

رها شدن شیاطین، در بطری کردن غولها*

گذار به دموکراسی اداره امور را دشوار ساخته و تأثیرات مستقیم و غیر مستقیمی بر مدیریت سیاستها گذاشته بود. در دوران حکومت استبدادی، دولت با کنترل سختگیرانه همگانی، تطمیع و ارعاب، جامعه مدنی را رام و منظم ساخته بود و گروههای اجتماعی اجازه تمرد و نافرمانی نداشتند، ولی فرایند دموکراسی به منزله آزاد کردن شیاطین بود. افراد و گروهها به دنبال دستیابی به منافع فردی و گروهی خود بودند. منطق خودخواهی دسته جمعی به قاعده رفتار و گفتمان سیاسی بدل شده بود. کشاورزان، دامپرسان، داروسازان، دانشجویان و در واقع همه گروههای اجتماعی به تقلید از کارگران برای برآورده ساختن منافع خود به اقدامات جمعی دست می زدند. در واقع فشارهای سیاستهای توزیعی، اداره امور از طریق ترکیب سیاست دموکراتیک باز، پاسخگو و غیر متمرکز، مدیریت سیاسی کارآمد را دشوار ساخته است.

چونگ این مون و یونگ چنول کیم

«موج» عظیم دوم خرداد ۱۳۷۶ به آزاد کردن غولها و رها شدن شیاطین انجامید. غولهایی که در دوران اقتدارگرایی در بطری در بسته ساخت سیاسی اسیر بودند، در دوم خرداد ۱۳۷۶ آزاد شدند و بازیهایی به راه انداختند که انحصارطلبان تجربه ای در آن نداشتند و تصور آنرا نمی کردند. مطالبات انباشته مردم و دیون پرداخت نشده دولت در دوم خرداد ۱۳۷۶ یکدیگر را به آرامی و باشکوه در آغوش گرفتند. غولها آزاد شدند و با شیطنتی غیر قابل تصور به تابوشکنی و نادیده گرفتن خطوط قرمز پرداختند. بهار دوم خرداد محصول اندیشه و مجاهدات غولهای گریزپای سالهای

عسرت و زمستانی بود. نیوتن می‌گفت: «اگر ثنوریهای من افقهای دورتری از حقیقت را آشکار می‌کنند بدان جهت است که من بر دوش غولها ایستاده‌ام». دوم خرداد ۱۳۷۶، به یک معنا، محصول اندیشه‌های غولهایی است که در دوران اقتدارگرایی، امکان نظری تحول را فراهم آوردند.

۱. عبدالکریم سروش یکی از غولهایی است که براحتی نمی‌توان او را به درون شیشه بازگرداند. درست است که او اکنون از تدریس در دانشگاهها محروم است، ولی کتابهایش براحتی منتشر می‌شود و مطبوعات دوم خرداد مقالات و سخنرانیهایش را در تیراژ وسیع منتشر می‌کنند. او به رغم محروم شدن از تدریس هر از گاهی با سخنانی رعدآسا خواب از چشم اقتدارگرایان می‌رباید و با قبض و بسط نظری، انحصارگرایان را به قبض و بسط عملی می‌کشانند.

۲. ماشاءالله شمس‌الواعظین یکی از شیاطینی است که به هیچ صراطی مستقیم نیست.^۱ او سردبیری ماهنامه کیان را برای خود تنگ می‌دید و به دنبال فرصتی بود تا

۱. آگاهم که تعابیر غول و شیطان تا حدودی گزنده و برای برخی از ما ممکن است اهانت‌آمیز باشد. آریایا برلین، متفکران و نویسندگان را به «خاریشت» و «روباه» تقسیم می‌کرد: «فرق بزرگی است، از یک طرف، میان کسانی که همه چیز را به یک بینش اصلی، یا یک دستگاه فکری کم و بیش منسجم و معین مربوط می‌سازند و برحسب مفاهیم آن می‌فهمند و احساس می‌کنند. یعنی یک اصل سازمان‌دهنده کلی که فقط برحسب مفاهیم آن است که آنچه می‌کنند و می‌گویند معنی می‌دهد و از طرف دیگر، کسانی که هدفهای فراوانی را دنبال می‌کنند که غالباً با یکدیگر مربوط نیستند یا حتی با هم تناقض دارند و اگر اصولاً ارتباطی با هم داشته باشند این ارتباط بالفعل و به‌علل روان‌شناختی و یا فیزیولوژیک است و هیچ اصل معنوی جمال‌شناختی آنها را به یکدیگر پیوند نمی‌دهد. این دسته اخیر در زندگی و اندیشه بیشتر میل به پراکندگی دارند تا تراکم. فکرشان پریشان است و بر سطوح مختلف حرکت می‌کند و به‌جوهر انواع فراوانی از تجارب و اشیا به‌موجب ماهیت آنها می‌چسبند. بی‌آنکه به‌طور هشیار یا ناهشیار بخواهند در بینش درونی واحدی که تغییرناپذیر و فراگیر و گاه ناقص و متناقض و حتی تعصب‌آمیز است، آنها را بگنجانند یا از آن بینش بیرون نگه دارند. دسته نخست این روشنفکران و هنرمندان از نوع خاریشت‌اند، و دسته دوم از نوع روباه... به‌این معنی دانه متعلق به‌دسته اول است و شکسپیر، به‌دسته دوم. افلاطون، لوکرسیوس، پاسکال، هگل، داستایفسکی، نیچه، راسین و پروست به‌درجات متفاوت خاریشت‌اند و هرودوت، ارسطو، موسی، اراسموس، مولیر، گوته، پوشکین، بالزاک و جویس روباه‌اند». (آریایا برلین، متفکران دوس، ترجمه نجف دریابندری، خوارزمی، ص ۴۵-۴۶). لذا وقتی یکی از استادان ایرانی دو تن از شاعران بزرگ ایران‌زمین (سعدی و حافظ) را به‌روباه و خاریشت تشبیه می‌کند، برلین به‌او می‌گوید تشبیه متفکران به‌حیوانات در غرب توهین تلقی نمی‌گردد. اما این امر در شرق رایج نیست و ممکن است اهانت تلقی گردد.

نشان دهد از سردبیران روزنامه‌هایی چون لوموند هیچ کم ندارد و می‌خواست تاریخ مطبوعات ایران را به دو دوره ماقبل و مابعد انتشار جامعه تقسیم کند. اقتدارگرایان روزنامه جامعه را تعطیل کردند، اما به دلیل آنکه توان بستن جامعه را نداشتند، شمس‌الواعظین توس را منتشر کرد و با به قتل رساندن توس، نشاط متولد شد و با مرگ نشاط، عصر آزادگان پا به عرصه گذارد. این شیطان بزرگ از امکانات قانونی برای ابراز وجود، بیان آرا و نمایندگی بخشی از اقشار جامعه، به نحو احسن استفاده می‌کند، لذا اقتدارگرایان چاره‌ای جز زندانی کردن او در بطری ندارند.

۳. در ۱۳۷۶/۸/۲۳ یکی از غولهای فقاقت و شجاعت و صداقت و گذشت، آیت‌الله منتظری، با یک سخنرانی غیر قابل پیش‌بینی، خاتمی و اقتدارگرایان را همزمان به چالش فراخواند. اقتدارگرایان آن سخنرانی را برنتافتند و خاتمی و شعرهایش، حاکمیت قانون و دفاع از آزادی مخالفان، به محک تجربه و آزمون گرفته شد که تا چه میزان به آن شعارها در عمل پایبند است. دو راه بیشتر در پیش نبود. اول، راه خاتمی: به رسمیت شناختن آزادی مخالفان (غولها) در چارچوب قانون.

دوم، راه حل اقتدارگرایان: در شیشه کردن غولها (مخالفان) به قول سعدی:
بداندیش را جاه و فرصت مده عدو در چه و دیو در شیشه به
در عمل اقتدارگرایان توانستند غول را در شیشه زندانی کنند و خاتمی برای مصالح بزرگتر مجبور شد از شعارهایش در اولین گام عدول کند.

۴. سعید حجاریان یکی از غولهایی است که اقتدارگرایان، بسیاری از تحولات کشور را بدو نسبت می‌دهند. «سعید آقا»ی ما با «حاج سعید» تاریکخانه اشباح این تفاوت بنیادین را دارد که «حاج سعید» آنها به حکم عالیجناب خاکستری و به نام مبارزه با تهاجم فرهنگی، دگراندیشان و دگرباشان را به قتل می‌رساند، اما روزنامه «سعید آقا»ی ما و دیگر روزنامه‌های دوم خردادی قتل‌های زنجیره‌ای آنان را افشا کردند. او بسیاری از بحران‌آفرینیه‌ها را در نطفه خفه کرد. اقتدارگرایان که می‌خواستند پس از قتل روشنفکران، او و عبدالله نوری را به قتل برسانند، با اشارات وی برخی از آنان گرفتار شدند. شاه کلید و عالیجناب خاکستری از بیم پروژۀ علنیت و شفافیت وی خواب به چشم راه نمی‌دهند. اقتدارگرایان هنوز شیشه‌ای در حد و قامت حجاریان نساخته‌اند تا وی را در درون آن محبوس کنند.

۵. عبدالله نوری یکی از غولهای دیگری است که محاکمه خود را به محاکمه اقتدارگرایان اندیشه‌سوز تبدیل کرد و چاره‌ای جز به‌شیشه (زندانی) افکندن برای اقتدارگرایان باقی نگذارد. دفاع جانانه نوری از روسنفران و عقلانیت انتقادی برای محبوس‌کنندگان غیر قابل تصور بود. قاضی دادگاه چندین بار دفاعیات نوری را، تبلیغات انتخاباتی خواند. عده زیادی بر این گمانند که عبدالله نوری اگر کاندیدای مجلس گردد، قطعاً بیشترین رأی را به‌خود اختصاص خواهد داد. آنان که دفاعیات نوری را نطقی انتخاباتی می‌خوانند به‌طور ناخواسته بر نکته مهمی انگشت می‌گذارند. نکته اینجاست که این اندیشه‌ها پایگاه اجتماعی دارد و مردم به‌حاملان آن رأی خواهند داد. اگر چنین است پرسش این است که چرا نظرات و مطالبات اکثریت مردم به‌حبس کشیده می‌شود.

نتیجه: پروژه در بطری کردن غولها به‌طور پیشینی و پسینی محکوم به شکست است. چرا که اولاً، شیشه‌های دنیای جدید، به‌عکس گذشته، تماماً سفید و شفاف است و درون خود را نمایان می‌سازند.

ثانیاً، بطریهای سالم گذشته و درپوش مستحکم آنها، امکان حصر و حبس غولها را مهیا می‌کرد. اما چنان بطریهایی دیگر وجود ندارد. چیزی «ترک» خورده است. اندیشه اقتدارگرایان و سازمان‌دارشان به‌طور جدی ترک برداشته و لذا غولها را نمی‌توان در بطری محبوس کرد. به‌محسن کدیور و اطلاعیه‌ای که از زندان صادر کرد بنگرید. آیت‌الله منتظری در دو سالی که در بیتش محبوس است، بیشترین اطلاعیه را صادر کرده و مصاحبه‌های متعددی از ایشان در مطبوعات منتشر شده است. غولها با اندیشه‌ها و رفتارهای خود بر مطالبات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... می‌افزایند، تمرکز و تراکم قدرت را از بین می‌برند و دریچه‌ها و افقهای جدید را بر روی آدمیان می‌گشایند. آدمیان برجسته در جوامع بسته به‌غولها تبدیل می‌شوند اما در دنیای جدید با باز شدن فضا، پذیرش تکثر و تنوع، قبول آزادی مخالفان، امکان رشد برای همگان مهیا می‌شود و دیگر غولی وجود نخواهد داشت که جن‌گیران و جادوگران در جست‌وجوی کشف و در شیشه کردن آنها باشند. پروژه دموکراسی، پروژه آزاد کردن غولها و تکثیر آنهاست. کنترل و هدایت غولها و شیاطین نه تنها امکان‌پذیر نیست، بلکه سودایی است که با پروژه مردم‌سالاری تعارض بنیادین دارد.

نوری، هاشمی و کارگزاران*

۱. محاکمه عبدالله نوری، نه محاکمه یک فرد که محاکمه اندیشه و عقیده بود. سکوت در مقابل محاکمه نوری، سکوت در مقابل تفتیش عقیده و پذیرش مجازات اندیشه است. آنان که براستی خود را مدافع آزادی عقیده و بیان می دانند، می بایست به طور علنی و شفاف بیان کنند که خود را مخاطب کیفرخواست دادگاه غیر قانونی ویژه روحانیت و مدافع دفاعیه عبدالله نوری می دانند. در جامعه ما برخی افراد و گروهها عادت کرده اند که بر سر سفره دوم خرداد بنشینند و از مزایا و منافع آن برخوردار شوند بدون اینکه حاضر باشند کوچکترین هزینه ای بابت آن پردازند. آیا دفاع از نوری کمترین هزینه ای نیست که مدعیان دوم خرداد باید پردازند؟

۲. عبدالله نوری در قضیه غلامحسین کرباسچی بیشتر از کارگزاران از او دفاع و حمایت کرد و بابت آن هزینه زیادی پرداخت. اما کارگزاران سازندگی در قضیه نوری حاضر به پرداخت هزینه ای نیستند. روزنامه همشهری که در مواقع حساس به عنوان ارگان حزب کارگزاران عمل می کند، در مسأله نوری یک دهم مسأله کرباسچی، اخبار دادگاه و حواشی آن را منتشر نکرد.^۱ عطاءالله مهاجرانی که برای کرباسچی محکوم و زندانی مجوز روزنامه هم مین را صادر کرد، اینک حاضر نیست مجوزی برای افرادی که سالها است در نوبت اند صادر کند تا تیم روزنامه خرداد در غیاب خرداد از آن استفاده کند و از آن مهمتر چندی است که صدور مجوز روزنامه را تعطیل کرده است. حزب کارگزاران سازندگی که قضیه کرباسچی را با داستان بر سر

• عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۹/۴.

۱. استفاده کارگزاران از روزنامه همشهری عملی است غیر بهداشتی. کارگزاران می توانند با انتشار روزنامه هم مین آرا و عقاید خود را منتشر کنند. استفاده از امکانات دولت برای ترویج آرای گروهی، برای هیچ کس مجاز نیست.

دار کردن حسنگ وزیر مقایسه کرد، اینک در مقابل مجازات عبدالله نوری به جرم اندیشه‌هایش، تقریباً سیاست سکوت پیشه خود کرده است.

۳. هاشمی رفسنجانی رفیق و یار عبدالله نوری بوده اما در مقابل محاکمه و مجازات او سکوت پیشه کرده است. وی در قضیه «فائزه هاشمی» بر سر اتهام روزنامه زن، در چانه‌زنیهای پشت پرده در مقابل دادگاه ایستاد و مسأله را حل کرد. متأسفانه هاشمی نشان داده است که پشت سر کسی نمی‌ایستد. هاشمی برای اینکه «پدر» باشد و همه گروهها او را به‌عنوان فصل‌الخطاب و داور بپذیرند خود را از منازعات سیاسی و مسائل اختلافی دور نگاه می‌دارد و در برابر مسائل حساس ابراز نظر نمی‌کند. اما این رویکرد در دوره‌ای که ایده توسعه سیاسی گفتمان مسلط زمانه است، به جای آنکه باعث پذیرش وی به‌عنوان فرد مقبول تمامی گروهها شود، باعث دوری گروهها از او شده است. او وقتی پشت قوی‌ترین مدیرش (کرباسچی) را که با اختیارات ویژه منصوب شده بود خالی کرد، دیگران فهمیدند که در نحوه اتکا به او باید بازنگری کنند.

عبدالله نوری تا وقتی در چارچوب مقبول هاشمی حرکت می‌کرد، هاشمی حاضر بود از او به‌طور «پنهانی» دفاع کند، اما اینک که نوری با دفاعیات مدلل خود در کانون توجه افکار عمومی قرار گرفته است و احتمال ریاست مجلس او جدی است، هاشمی احتمالاً حاضر به دفاع از او نیست و این گمان را به‌ذهن متبادر می‌کند که احتمالاً خارج شدن رقیب از عرصه سیاست به‌هزینه دیگران برای هاشمی مطلوب باشد. هاشمی که با پرسشهای فراوانی درباره عملکرد دوران سازندگی روبروست، برای روشن کردن پاسخ آن پرسشها باید در «عرصه عمومی» مشارکت فعال داشته باشد و نظر صریح و روشن خود را درباره وقایع جاری کشور به‌طور علنی بیان کند و بداند با پنهان‌کاری و پشت دیگران را خالی کردن مشکل حل نمی‌شود و صرفاً بر سوء ظنها نسبت به خود خواهد افزود.

گام بعدی*

۱. اقتدارگرایان می‌گویند اگر محسن کدیور و عبدالله نوری درخواست عمو نمایند، از زندان آزاد خواهند شد. اینان به یک نکته ساده و اصولی توجه ندارند: دانش‌آموختگان مدرسه حقانی مسلط بر دادگاه غیر قانونی ویژه روحانیت باید به دلیل آنکه به روشهای غیر قانونی اندیشمندان را از عرصه اجتماع حذف و دربند، حبس می‌کنند، از امثال محسن کدیور و عبدالله نوری طلب عفو و بخشش کنند، نه اصلاح طلبانی که تنها جرمشان ابراز عقایدشان بوده است.

۲. تسخیر سنگر مجلس ششم برای اقتدارگرایان استراتژیک است. لذا حذف نوری، کدیور، موسوی خوئینی‌ها و... در این چارچوب قابل فهم است. گروهی به زندان می‌افتند، گروه دیگری با ابزار نظارت استصوابی حذف می‌شوند تا راه مجلس ششم برای راست هموار گردد. احتمال ریاست مجلس ششم توسط عبدالله نوری خواب را از چشمان اقتدارگرایان ربوده بود. حبس نوری چاره بیچارگی است.

۳. ماشین پروژه محرم همچنان در حرکت است. در هشت ماه اول سال ۴۰۰۰ روزنامه زن، سلام، نشاط، و خوداد تعطیل شد. در تیرماه در یک شب گرم تابستانی به دنبال تعطیلی سلام و با یک برنامه از پیش طراحی شده به وسیله محفل نشینان به دانشگاه تهران حمله و دانشجویان سرکوب شدند تا دانشگاه طوق اسارت را بر گردن نهد. پس از آن نه تنها هیچ‌یک از خفاشان شب مجازات نشدند که به جای آنها دانشجویان مضروب به زندانهای طویل‌المدت محکوم گردیدند. روزنامه‌نگاران مختلف طی سال جاری به زندان فرستاده شدند تا بقیه آنان تأدیب شوند.

گام بعدی اقتدارگرایان تمایل به تولید پروژه «اغتشاش ۲» و «سرکوب گسترده

جامعه مدنی» است. در شرایط کنونی نخبگان جنبش جامعه مدنی ایران باید کاملاً هوشیار و آگاه باشند که هرگونه تجمع و اجتماعی به وسیله گروه‌های خشونت‌طلب به اغتشاش کشیده خواهد شد تا سرکوب جبهه دوم خرداد امکان‌پذیر و نظامی-امنیتی کردن عرصه عمومی عملی گردد. باید فرصت سرکوب را گرفت. ممکن است محکومیت و حبس ضربتی عبدالله نوری یک عمل آگاهانه برای تحریک احساسات باشد تا همچون جرقه‌ای عمل کند که احساسات پاک را به آتش کشد. لذا تعطیل کردن عقلانیت و سپردن رفتار به احساسات در هر شرایطی خطرناک است اما در شرایط کنونی برپایی هرگونه اجتماع اعتراض‌آمیز در راستای اهداف و نیات اقتدارگرایان است.

بر این مبنا باید با نوشتن و روشن‌گری اهداف جنبش جامعه مدنی و جنبش ضد خشونت را دنبال کرد. به زندان رفتن کدیور، نوری، شمس‌الواعظین و... بخشی از هزینه‌ای است که جنبش جامعه مدنی ایران بابت رسیدن به دموکراسی و آزادی می‌پردازد تا نیات و اهداف انحصارطلبان به طور شفاف آشکار شود.

۴. هر یک از شهروندان مجازند درباره سرنوشت خود تصمیم بگیرند. اما تصمیم‌گیری درباره جان دیگران و فداکردن آنان در پای ایدئولوژیهای ناکجاآبادی، عملی است غیر اخلاقی که می‌بایست بر مبنای اخلاق مدنی از آن پرهیز کرد. کدیور و نوری، خود درباره سرنوشت خود، مختارانه و آگاهانه تصمیم گرفتند و راه جامعه مدنی را از راه زندان اوین دنبال کردند. اما راهی کردن دیگران به میادینی که تصمیم‌گیر اصلی آن خشونت‌طلبان‌اند، غیر اخلاقی و به دور از منطق و خردورزی است. به گفته کانت: «تک‌تک آدمیان زمینی با پوست و استخوان و گوشت بالذات غایت‌اند». با حبس نوری نه تاریخ پایان می‌یابد، نه جنبش جامعه مدنی نابود می‌شود و نه رسالتی تاریخی بر دوش کسی یا گروهی سنگینی می‌کند.

۵. گام بعدی در حوزه عقلانیت و پس از رایزنی جمعی و نقد فراگیر تعیین خواهد شد. باید همچنان از حاکمیت قانون، دموکراسی، آزادی مخالفان، دگراندیشی و دگرباشی و تنوع و تکثر دفاع و قدرت متراکم و متمرکز را نقد و با تشکیل نهادهای مدنی به بسط اندیشه‌های مردم‌سالارانه یاری رساند.

عبدالله نوری، تجدید نظر طلبی و تکثر خواهی*

مجمع روحانیون مبارز: صدور کیفرخواست سیاسی دادستان دادگاه ویژه روحانیت که طبعاً پاسخهای سیاسی می‌طلبد باعث آغاز تشنج و التهابات تازه خواهد شد... اگرچه این به معنای موافقت با همه مواضع و اظهارات آقای نوری در دادگاه نیست.

تأکید بر عدم «موافقت با همه مواضع و اظهارات آقای عبدالله نوری در دادگاه» توسط مجمع روحانیون مبارز، نکته‌ای قابل تأمل و پرسش‌برانگیز است.
۱. تأکید و یادآوری اختلاف «مواضع و نظر» با چه انگیزه‌ای صورت گرفته است. آیا هدف رهایی از فشار سنگین پرسشها و تهاجمات اقتدارگرایان است؟ یا علامت فرستادن به نیروهای جبهه دوم خرداد که بدانید که بخشی از مدافعان عبدالله نوری با مواضع مجمع روحانیون مبارز تفاوت دارد؟ بیانیه مجمع یک نکته ساده و بدیهی روش شناختی را نادیده گرفته است، هیچ‌کس نمی‌تواند آرا و نظرات هیچ فرد یا گروه دیگری را به طور کامل و تمام عیار بپذیرد. همواره هر شهروندی بخشی از آرای دیگر شهروندان را قبول ندارد و از آرا و عقایدی دفاع می‌کند که دیگران بخشی یا همه آنرا قبول ندارند (معنای ساده دگراندیشی) گروههای مختلف اجتماعی از سبکهای مختلف زندگی تبعیت می‌کنند و هیچ سبک زندگی واحدی وجود ندارد که مقبول همگان باشد (معنای ساده دگرباشی).

از این رو تأکید بر عدم «موافقت با همه مواضع و اظهارات عبدالله نوری در دادگاه» حشو و زاید است. مگر اعضای مجمع روحانیون مبارز تمام مواضع و اظهارات یکدیگر را قبول دارند؟ مگر نه این است که تمام اعضای مجمع

کاندیداتوری انتخابات مجلس خبرگان رهبری را ترک کردند ولی مجید انصاری ضمن دفاع از نظارت استصوابی در آن انتخابات شرکت کرد؟ آیا اینگونه نیست که برخی از اعضای مجمع دادگاه ویژه روحانیت را، به دلیل تبعیت از امام، قانونی و برخی دیگر غیر قانونی می‌دانند؟ آیا همه اعضای مجمع با این نظر مجید انصاری که می‌گوید: «ای کاش ایشان (عبدالله نوری) در مقام ریاست شورا باقی می‌ماندند و استعفا نمی‌کردند» موافق‌اند؟ آیا آقایان موسوی خوئینی‌ها و محمد توسلی درباره مسأله آیت‌الله منتظری همانند آقای کروی و محتشمی فکر می‌کنند و تمام «مواضع و اظهارات» آقایان را در این خصوص قبول دارند؟

۲. دفاع از آزادی و حقوق افراد و گروههایی که مثل ما فکر می‌کنند «فضیلت» محسوب نمی‌شود. اگر فرد یا گروهی از آزادی و حقوق مخالفان خود و گروه و همفکرانش دفاع کند، اخلاقاً مستحق مدح است و «دمکرات» محسوب می‌شود. دفاع از آزادی موافقان خود یا حاکمیت، دفاع از آزادی محسوب نمی‌گردد. آزادی یعنی آزادی مخالفان، اقلیت، دگران‌دیشان و دگرباشان. فرض کنیم مدعای اقتدارگرایان درست باشد که عبدالله نوری در تمامی اصول و مواضع خود تجدید نظر کرده و از گذشته خود پشیمان و نادم و آرا و مواضع امام را حل را امروز قبول ندارد. آیا در صورت صحت این مدعا نباید از حقوق شهروندی عبدالله نوری دفاع کرد؟ آیا محاکمه و مجازات یک فرد به دلیل تجدید نظر در عقاید و مواضع و ندامت از گذشته خود، مجاز است؟ آیا سکوت در مقابل محاکمه عقیده توسط دادگاه غیر قانونی مجاز است؟ دفاع از عبدالله نوری به دلیل آنکه خودی، یار امام، انقلابی، مدافع نظام و... است، فضیلت و شجاعت نام نمی‌گیرد و از آزاداندیشی حکایت ندارد، دفاع از نوری نادم، پشیمان، تجدید نظر طلب، دگران‌دیش، واجد ارزش است.

۳. دفاع از محسن کدیور، موسوی خوئینی‌ها، عبدالله نوری، آیت‌الله منتظری، عبدالکریم سروش، محسن مخملباف، سید جواد طباطبایی و... هر چند وظیفه همگان است، اما برای آزادیخواهی و آزاداندیشی کافی نیست. چرا که اینان امکانات وسیعی در داخل و خارج برای دفاع از خود در اختیار دارند. دفاع از حقوق افرادی که هیچ امکانی برای دفاع از حقوق خود در اختیار ندارند، از اعتقاد به حقوق شهروندان حکایت دارد. اینک افرادی در زندانها محبوس‌اند که هیچ‌کس از آنها اطلاعی در دست ندارد و نامی از آنها در جایی ذکر نمی‌شود. مادر دردمندی چند بار

به من مراجعه کرد که فرزند جوانش چند سال پیش به دست عده‌ای به قتل رسیده است و با اینکه وی را با مدارکش به مسؤولین مختلف معرفی کردم، هیچ‌کس به دادش نرسید و صدایش نیز به گوش شهروندان نرسید.

۴. ممکن است برخی بر این گمان باشند که با لیبرال شدن یا لیبرال کردن همه مردم معضل دفاع از حقوق شهروندان حل خواهد شد اما به جد باید گفت لیبرال شدن همه شهروندان نه ممکن است و نه مطلوب. چرا که تنوع و تکثر (پلورالیسم) عقاید و مکاتب (لیبرالیسم، سوسیالیسم، محافظه کاری و...) هم به رشد معرفت می‌انجامد و هم زندگی بهتری را به آدمیان نوید می‌دهد و هم امکان انتخاب را فراهم می‌آورد.

آنچه ما به شدت بدان محتاجیم تحمل و مدارای با یکدیگر است. قبول تنوع و تکثر آدمیان و عقاید و گرایشهایشان بر هر امر دیگری ترجیح و تقدم دارد. پذیرش این رویکرد از دو منظر امکان پذیر است.

اول، با توجه به اینکه همه آدمیان مدعی کشف و صید حقیقت‌اند و خود را حق و دیگران را باطل می‌دانند، برای زندگی جمعی دو راه در پیش است.

الف. آنها که حق بودن ما و افکارمان و باطل بودن خود و آرایشان را قبول ندارند، به روشهای خشونت‌بار از عرصه حذف کنیم.

ب. تحمل باطل‌اندیشان و مدارای با مخالفان، چرا که راه دیگری برای زندگی مسالمت‌آمیز وجود ندارد. اگر قرار باشد هر کس هر فردی را که باطل تشخیص داد از بین ببرد یا محبوس نماید، در آن صورت اجتماع بشری تا «حیات وحوش» تقلیل خواهد یافت.

دوم ادعای کشف و شکار حقیقت بلا دلیل است و معشوق حقیقت به سادگی خود را در اختیار عاشقان قرار نمی‌دهد. حقیقت هزاران حجاب بر تن کرده و عاشقان هر لباسی که از اندام حقیقت برمی‌کنند تا آنرا عریان در آغوش کشند، او دهها تن‌پوش دیگر بر تن می‌کند و در هزاران زاویه خود را مخفی می‌دارد تا تشنه‌لبان همچنان در هجران باقی بمانند.

بنابراین ادعای کشف حقیقت بلا دلیل است و چهره‌ها و پرتوهایی از حقیقت بر کل آدمیان افتاده و حق مطلق و باطل مطلق در میان ما آدمیان غیر معصوم وجود ندارد. فقط با رایزنی و گفت‌وگو و مشارکت فعال همگان، معرفت بشری رشد و آدمیان

رفته‌رفته به حقیقت نزدیک خواهند شد. آزادی مخالفان و به رسمیت شناختن دگراندیشی و دگرباشی، شرط لازم رشد معرفت و سطح معیشت است. لیبرال کردن همگان پروژه دوم خرداد و جنبش جامعه مدنی ایران نیست. جنبش جامعه مدنی ایران از حاکمیت قانون، آزادی مخالفان، حقوق شهروندان و کثرت‌گرایی معرفتی و اجتماعی دفاع می‌نماید.

گفتمان دشمن*

• درست یک سال از شروع قتل‌های زنجیره‌ای گذشته است، در این مدت روند رسیدگی به پرونده قتلها و اطلاع‌رسانی نهادهای مسؤل تا چه حد عطش افکار عمومی را فرو نشانده است؟

□ بعد از واقعه دوم خرداد ۱۳۷۶ و پیروزی آقای خاتمی در انتخابات فضای سیاسی جامعه به سمتی رو نمود که همگان خواستار اطلاع‌رسانی در کلیه زمینه‌ها هستند. جامعه حق خود می‌داند که از وقایعی که خصوصاً در عرصه سیاست اتفاق می‌افتد مطلع شود و به اصطلاح با چراغ اطلاعات و اخبار «اطاق تاریک سیاست» را که معمولاً در جوامع اقتدارگرا از مردم پنهان داشته می‌شود روشن کنند. یکی از مسائلی که طی سالهای گذشته اتفاق افتاده جریان قتل‌های زنجیره‌ای است که متأسفانه دستگاه اطلاع‌رسانی در این زمینه خیلی بد عمل کرده است و اگر هم تاکنون اطلاعاتی ارائه شده تحت فشارهای افکار عمومی و مطبوعات است. به همین دلیل دادرسی نظامی در مقاطعی مجبور به اطلاع‌رسانی می‌شد. به طور مثال ابتدا که قتلها واقع شد در روزهای اول هیچ‌کس اهمیتی نمی‌داد، همه می‌خواستند این موارد را همانند قتل‌های دهه گذشته نادیده بگیرند. با فشاری مطبوعات و اصرار خاتمی تا اندازه‌ای پیگیری در رده‌های بالا جدی شد. بعد که مشخص شد قتلها کار گروهی از پرسنل وزارت اطلاعات بوده است باز هم نمی‌خواستند به هیچ وجه این مسأله افشا و علنی شود. تا اینکه روزنامه سلام خبر داد که گروهی از پرسنل وزارت اطلاعات در این کار نقش داشتند. آقای خاتمی وزیر سابق وزارت اطلاعات را مجبور کرد تا اطلاعیه صادر کند و مسؤلیت قتلها را بپذیرند، آنها زیر بار نمی‌رفتند

* گفت‌وگو با روزنامه اریا به مناسبت سالگرد «قتل‌های زنجیره‌ای» ۱۳، ۱۱ و ۱۴/۹/۱۳۷۸.

ولی سرانجام با فشار زیادی که از جانب مطبوعات و رئیس جمهوری وارد شد، مجبور به اعتراف این موضوع شدند که قتلها پروژه معاونت امنیتی وزارت اطلاعات در زمان معاونت سعید امامی بوده است.

بعد از این واقعه سعی بر این بود که پرونده به یک سری افراد در رده های پایین محدود شود ولی باز با فشار مطبوعات مجبور شدند تا رده سعید امامی پیش روند اما خبر دستگیری وی را از مردم پنهان می کردند تا اینکه مسأله خودکشی یا کشتن سعید امامی پیش آمد و سازمان قضایی نیروهای مسلح مجبور شد در مقابل عمل انجام شده اطلاعیه صادر کند. یعنی در واقع جامعه از دستگیری سعید امامی رسماً پس از خودکشی و یا کشتن او مطلع شد.

آقای نیازی در طول یک سال گذشته بارها وعده مصاحبه مطبوعاتی داد. اما از زیر آن هم شانه خالی کرد و متأسفانه با گذشت یک سال از این واقعه هنوز یک مصاحبه مطبوعاتی هم در این زمینه صورت نگرفته است. از نظر من اطلاع رسانی در این زمینه بسیار ناقص و غیر شفاف بود و از نوعی عدم اطمینان به مردم حکایت می کند. لذا این احساس به آدم دست می دهد که گویی قرار است به طریقی سر و ته قضیه را هم بیاورند و مردم هم از اصل جریان مطلع نشوند.

• چرا در جواب این سؤال بر روی «کشتن» سعید امامی تأکید دارید؟

□ اگر خاطرتان باشد مطبوعات طی یادداشتهای خود به سازمان قضایی نیروهای مسلح هشدار دادند که عناصر کلیدی پرونده طی حوادثی نظیر خودکشی دار فانی را ترک نکنند و پرونده قتلهای زنجیره ای با چنان حوادثی به بن بست منتهی نشود. حال پرسش این است که زمانی که احتمال این واقعه برای مطبوعات و نخبگان وجود داشته چطور چنین احتمالی برای سازمان قضایی نیروهای مسلح مطرح نمی شود؟ روز بعد از اعلام خبر خودکشی در یادداشتی در روزنامه صبح امروز پرسشهای گوناگونی پیرامون این واقعه مطرح کردم. بعد هم که سخنرانی آقای روح الله حسینیان پیش آمد. به هر حال، بر اساس اطلاعیه رسمی دادسرای نظامی سعید امامی خودکشی کرده است. اما در این مورد که امامی خودکشی کرده یا آن طور که حسینیان می گوید او را کشتند، اگر من بخواهم به عنوان یک شهروند داوری خود را درباره اطلاعیه سازمان قضایی و سخنان حسینیان عنوان کنم، طبعاً مدعای حسینیان برای من پذیرفتنی تر است که سعید امامی را کشته باشند. یعنی دلایلی که حسینیان می آورد

قوی‌تر از اطلاعیه سازمان قضایی است. البته من ادعای حسینیان درباره قتل سعید امامی به وسیله چپها را قبول ندارم. سعید امامی به محض آنکه شروع به اعتراف می‌کند مجبور به ترک دنیا می‌شود. اعترافات سعید امامی منافع و مصالح چه کسانی را به خطر می‌انداخت؟ به نظر من شاه کلید و عالیجناب خاکستری با اعترافات سعید امامی قطعاً شناسایی می‌شدند.

• حسینیان اطلاعات را از چه منبعی و چگونه کسب می‌کنند؟ چرا سعید امامی درست در حساس‌ترین لحظاتی که می‌توانست پرونده را به نتایج مطلوب برساند خودکشی کرد یا به قول حسینیان او را کشتند؟

□ وقتی اطلاعیه وزارت اطلاعات صادر شد، اینها اصلاً پیش‌بینی نمی‌کردند که مسأله تا سعید امامی پیش رود و او دستگیر شود. در ۲۱ دی‌ماه ۱۳۷۷ آقای حسینیان مصاحبه با کیهان و برنامه چراغ گذاشت. برنامه مصاحبه حسینیان طی یک جلسه با حضور برخی از افراد طراحی و به این منظور صورت گرفت که مسأله تا سعید امامی پیش نرود، یعنی می‌خواستند نگاهها را به جایی دیگر معطوف کنند که موفق هم نشدند. بعد هم مسأله سعید امامی پیش آمد. نکته جالب توجه برای من این است که سعید امامی به محض آنکه زبان گشود تا با اطلاعات خود از معضلات گره‌گشایی کند مسأله خودکشی یا کشتنش پیش آمد. تقارن شروع به اعتراف و مسأله کشتن یا خودکشی پرسشهای مهمی برانگیخت که همچنان بدون پاسخ مانده است. سعید امامی به محض اینکه می‌خواست حرف بزند و بگوید پروژه قتل در کجا طراحی و از کجا هدایت می‌گردید کشته شد. نکته دیگر آنکه حسینیان در همین زمان دوباره سخنرانی می‌کند یعنی هر بار که می‌خواهند فرد دیگری را دستگیر کنند و به یک رده بالاتر برسند بحران‌سازی شروع می‌شود. حسینیان سخنرانی می‌کند تا فرد دیگری پایش به ماجرا باز نشود. او نگاهها را همچنان به پایین (موسوی) «معطوف» می‌کند در حالی که نگاه نخبگان به «بالا» معطوف است.

حسینیان و فلاحیان از دانش‌آموختگان مدرسه حقانی هستند و شهروندان خواستار آنند که فلاحیان به پرسشها پاسخ دهد اما او تاکنون هیچ پرسشی را پاسخ نگفته و بر تیرگیها افزوده است. لذا می‌توان این احتمال را مطرح کرد که حسینیان با تحریک فلاحیان و برای اینکه فلاحیان از پیگیری مصون بماند سناریوهای راه گم‌کن و ادعاهای بلاذلیل طرح می‌کند و اطلاعاتش را هم احتمالاً از طریق فلاحیان

می‌گیرد. فلاحیان هشت سال وزیر اطلاعات و قبل از آن هم قائم‌مقام وزارت اطلاعات بوده است، طبعاً با پرسنل وزارت اطلاعات بعد از آن هم ارتباط داشته و حسینیان هم قبلاً نماینده دادگاه انقلاب در وزارت اطلاعات بوده است. اگر خاطرتان باشد چند ماه پس از قتلها، فلاحیان و حسینیان در اجتماعی در شهر قم سخنرانی کردند و در آنجا هم تمام کوشش خود را مصروف آن کردند تا نگاهها را از خود و دوستان و همفکران هم‌مدرسه‌ای خود دور کنند. اما پرسش آن است که چگونه دانش‌آموختگان مدرسه حقانی که از ابتدای انقلاب تاکنون مناصب اطلاعاتی-امنیتی و قضایی مربوط به امنیت را در اختیار داشته‌اند، می‌توانند شانه از زیر مسئولیت خالی کنند و بارگران ماجرا را بر دوش چند عنصر دون بیندازند.

• در طول دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی موارد مشابهی چون قتل میرعلایی، تفضلی، زال‌زاده، حسین برازنده و کنش‌ها را دانسته‌ایم که چندان انتظار را متوجه خود نکرد. چرا پس از قتل‌های آذر ۱۳۷۷ و پافشاری خاتمی بر پیگیری و شناسایی، عاملان این مسأله در عرض یکی دو هفته لو می‌رود اما قتل‌های متعدد نیمه اول دهه ۱۳۷۰ هیچ‌گاه افشا و برملا نمی‌شود و اراده‌ای بر پیگیری موضوع وجود ندارد؟

□ این مسأله علل گوناگونی دارد. یکی از علل آن، این است که قتل‌های گذشته با فاصله صورت می‌گرفت ولی در قتل‌های آذرماه سال گذشته در طول یک ماه پنج تن از دگراندیشان به قتل می‌رسند. به نظر من این مسأله به علل مهمتری بازمی‌گردد: یکی اینکه در دوران ماقبل دوم خرداد، هیچ عزمی برای پیگیری جنایات محفل‌نشینان وجود نداشت. یکی از تفاوت‌های خاتمی و هاشمی رفسنجانی این است که مسأله اساسی هاشمی رفسنجانی سازندگی بود و او مسائل دیگر را نمی‌دید یا اگر می‌دید زیرچشمی رد می‌کرد. هاشمی هیچ عزمی برای پیگیری قتل‌های دوران ریاست جمهوری‌اش نداشت و گرنه در همان دوران در مورد این قتل‌ها یا نادیده گرفتن حقوق بشر، افراد مختلف بارها به‌ایشان نامه نوشتند و او همه آنها را نادیده گرفت. در دوران هاشمی معاونت امنیتی وزارت اطلاعات به صورت حیات خلوت عالیجنابان خاکستری درآمده بود. اساساً هاشمی رفسنجانی هیچ اراده و عزمی برای پیگیری این مسائل نداشت و شاید برای آنها اهمیتی قائل نبود اما برای خاتمی این نکته اهمیت داشت که جلوی این روند گرفته شود. نکته دوم تغییر شرایط جامعه است در دوران

ماقبل دوم خرداد، مطبوعات مستقلی که بتوانند مسائل را پیگیری کنند وجود نداشت، در صورتی که پس از دوم خرداد مطبوعات مستقلی به وجود آمد که به شدت قتلها را پیگیری و آن را به یک مسأله ملی تبدیل کردند. نکته سوم این است که یک جایی ترک خورده بود و آن اقتدارگرایی و استبداد بود. در دوران ماقبل دوم خرداد امکان اینکه حتی یک پرسش در مورد وزارت اطلاعات یا نیروهای نظامی و امنیتی مطرح شود وجود نداشت. خوف و هراسی که در دوران وزارت فلاحیان در جامعه ایجاد شد، کسی جرأت نمی کرد، حتی در مجلس سؤالی درباره وزارت اطلاعات مطرح کند، اما با دوم خرداد ترس جامعه فروریخت و دیوارهای رعب و وحشت ترک خورد؛ پس از آن مردم نه تنها پرسشهای خود را مطرح کردند بلکه وظیفه خود می دانستند که بر این نهادها و ارگانها نظارت داشته باشند. لذا جامعه بدون هیچ هراسی خود را به سوی دستیابی به اطلاعات سوق داد. مطبوعات و خاتمی دست به دست هم دادند تا مسأله ای که در دهه گذشته در خفا صورت می گرفت و خیلی هم به آن افتخار می کردند و کسی هم جرأت نداشت آن را پیگیری کند به نتیجه رسد. زمانی که سعیدی سیرجانی را کشتند سعید امامی در برخی مجالس با افتخار آن عمل زشت را شرح می داد ولی کسانی که در آن جلسات بودند و امروز این واقعه را شرح می دهند آن زمان جرأت نمی کردند پرسشی طرح کنند. پس از دوم خرداد و با قتلهای پاییز ۱۳۷۷، سوراخی در کف بشکه ایجاد شد و کل آب را خالی کرد. اشباح تاریکخانه احساس می کردند با وجود خاتمی نمی توانند اعمال و رویه های دهه گذشته را دنبال کنند و خاتمی هم هاشمی نیست که در مقابل این موارد سکوت کند و اجازه دهد چنین وقایعی اتفاق بیفتد، مطبوعات نیز مطبوعات گذشته نیستند. غولها و شیاطین رها شده پس از دوم خرداد با طرح و بسط مطالبات سرخورده دهه قبل، جلوی انفجار را گرفتند. اقتدارگرایان در صدد آنند که جامعه را سرکوب کنند و غولها را به درون شیشه بازگردانند. اگر یادتان باشد سازمان قضایی پس از خودکشی سعید امامی اعلام کرد که اینها برنامه داشتند که به صورت جمعی یک عده را بکشند. گفته می شود قرار بود در مجلس ختم پنج تن از روشنفکران که همه دگراندیشان جمع می شوند، آنجا را منفجر کنند و خود را از شر پروژه جامعه مدنی خلاص کنند. احساس اشباح تاریکخانه این بود که زمان از دست رفته، فرصت بسیار اندک است، آنها می خواستند کل پروژه جامعه مدنی را در یک زمان بسیار کوتاه سرکوب کنند اما این برنامه لو رفت.

• مسؤولان پرونده پس از گذشت یک سال از این واقعه همچنان اصرار دارند که عاملان قتل‌های زنجیره‌ای را در حد افرادی چون سعید امامی و مصطفی کاظمی محدود نگه دارند. این در حالی است که در آغاز از گستردگی ابعاد این پرونده و عاملان و آمران بیشتر و مهمتری صحبت به میان می‌آمد.

□ افرادی چون سعید امامی و موسوی، بازیچه‌های دسته‌چندم تاریکخانه اشباح‌اند. عالیجنابان خاکستری و شاه‌کلید با محدود کردن قتل‌ها به چهار قتل در صدد آنند تا از عدالت و مجازات بگریزند.

• آیا منطق محکمه‌پسندی در پشت منحصر کردن قتل‌ها به چهار مورد وجود دارد؟ □ مشکل ما این است که کمیته سه‌نفره منصوب ریاست جمهوری و سازمان قضایی نیروهای مسلح خود را به دو پیش‌فرض نادرست و نامقبول محدود کرده‌اند. اول آنکه موضوع کار ما فقط چهار قتل (فروهر و همسرش، پوینده و مختاری) است. گویی مقتولان گذشته فاقد حقوق انسانی بودند و با عدم بررسی مسأله از طرف دادسرای نظامی، جنایت و دهشت رنگ می‌بازد و خاطر سوگوار و آزردۀ جامعه التیام می‌یابد.

پیش‌فرض دوم آن است که از سعید امامی بالاتر نمی‌رویم. چرا که با بالاتر رفتن، پای فلاحیان و دیگران به میان خواهد آمد و این به نفع نظام نیست که پای روحانیت در ماجرای قتل‌ها باز شود. قداست روحانیت منوط به آن است که دامن آنها با انصال به قتل‌ها چرکین و آلوده نشود.

پرسش آن است که این پرونده با پرونده سید مهدی هاشمی چه تفاوتی دارد؟ در آن پرونده به دستور امام پرونده تا اعدام سید مهدی هاشمی و امید نجف‌آبادی پیش رفت تا به قول امام دامان بزرگانی پاک شود و اقتدار نظام تثبیت گردد و معلوم گردد که نوع لباس و ماهیت صنمی جنایتکار در مجازات تأثیری ندارد.

مردم از خود می‌پرسند چه فرقی است بین روح‌الله حسینیان و علی فلاحیان از یک طرف با سید مهدی هاشمی و امید نجف‌آبادی از طرف دیگر؟ چرا آنان مجازات می‌شوند و اینان از پاسخگویی و مجازات می‌گریزند؟ مگر جنایت ماهیتاً با جنایت تفاوت دارد؟ یا لباس اینان حصار امنی برایشان ایجاد می‌کند که در مورد قبلی ایجاد نمی‌کرد؟ از طرف دیگر در ماهیت قتل‌های باند سید مهدی هاشمی و باند تاریکخانه اشباح تفاوت‌های چشمگیری وجود دارد:

قتلهایی که باند سید مهدی هاشمی انجام داده بود مربوط به قبل از انقلاب بود و به نظام جمهوری اسلامی ربطی نداشته و هیچکس نمی‌تواند آن قتلها را به نظام منتسب کند. قتلهای بعد از انقلاب سید مهدی هاشمی که اوایل انقلاب مرتکب شد نیز به نظام ارتباطی نداشته است چون گروه سید مهدی در یک روستای دورافتاده چون قهدریجان مردم بدبخت را می‌کشتند یا مثلاً کمی بالاتر در شهر اصفهان، سید مهدی هاشمی مستقل از نظام بود و با یک عده دار و دسته از قبل از انقلاب آدم می‌کشتند. اما شما در اینجا شاهد هستید که کسی که هشت سال معاونت امنیتی وزارت اطلاعات بوده با هدایت عالیجنابان خاکستری و شاه کلید بیش از هشتاد تن را به قتل می‌رساندند متها با سوء استفاده از قدرت و آن هم مهمترین مرکز قدرت نظام.

برای دوری از آفات نظامهای دنیوی و سکولار، نظام جمهوری اسلامی تأسیس شد. برای کنترل این نظام از خضرات خارجی و آفات داخلی وزارت اطلاعات تأسیس شد اما وزارتخانه‌ای که می‌بایست حافظ امنیت ملی و منافع ملی باشد، مردم کشورش به دست پرسنل معاونت امنیتی‌اش به قتل می‌رسیدند. قتل با امکانات نظام و قدرت نظام صورت می‌گرفت. اما در ماجرای سید مهدی هاشمی جنایتها ارتباطی به نظام بدانتست، ولی اینها از قدرت سیاسی، از وزارت اطلاعات و امکانات و نیروهای آن استفاده کردند، به نوعی پای نظام جمهوری اسلامی را هم به میان کشیدند و این اصلاً قابل قیاس با آن پرونده نیست. لذا چاره‌ای جز این نداریم که این مسأله را تا آخرش پیگیری کنیم. حال سؤال اینجا است که چگونه برای یک نیروی اطلاعاتی امکان دارد هشت سال آدم بکشد و حفاظت اطلاعات وزارت اطلاعات اصلاً برایش سؤالی پیش نیاید، پس حفاظت اطلاعات وزارت اطلاعات بر چه چیزی نظارت می‌کرد؟ آن کسانی که در هشت سال گذشته مسؤول حفاظت اطلاعات وزارت اطلاعات بودند و الآن هم هستند، چه کار می‌کردند؟ چرا اینها محاکمه نمی‌شوند؟ در درون وزارت چه کسی مسؤول نظارت بر عملکرد این سازمان است؟ ممکن است چند خطای نادر از چشم حفاظت اطلاعات پنهان بماند اما قتلهای زنجیره‌ای هشت‌ساله و دیگر کثافات محفل‌نشینان چگونه از چشم حفاظت اطلاعات پنهان ماند؟ و من از خود می‌پرسم آیا واقعاً پنهان ماند؟ فلاحیان در این مدت چه می‌کرد؟ آیا تمامی اعمال از چشم او دور بود؟ یا او آنها را نادیده می‌گرفت؟ و یا آنکه در آنها

شرکت فعال داشت؟ چرا به این پرسشهای اندیشه‌سوز و مشروعیت‌زدا هیچ‌کس پاسخ نمی‌گوید؟ و بیش از پیش بر نگرانی جامعه می‌افزاید.

• چرا به سؤالات جواب نمی‌دهد؟

□ در ماجرای قتل کشیشهای مسیحی نمایشنامه مضحکی برگزار شد و آن نمایشنامه بدون هماهنگی فلاحیان و دوستان هم‌مدرسه‌ای امکان بازی پیدا نمی‌کرد. ماجرای به‌دره افکندن اتوبوس حامل نویسندگان نیز نمی‌توانست اجرا شود مگر آنکه فلاحیان آن‌را نادیده بگیرد. اما پرسش مهم‌تر آن است که این حوادث چگونه از چشم تیزبین و هوشیار هاشمی دور می‌ماند.

هاشمی که انتقاد برخی از مطبوعات را بر نمی‌تافت، چگونه اقدامات مهم‌ترین وزارتخانه خود را نادیده می‌گرفت؟ فلاحیان مورد تأیید هاشمی بود و هاشمی می‌دانست که حتی نمایندگان مجلس جرأت پرسش از وی را نداشتند و هاشمی از اینکه مانعی بر سر راهش نباشد خوشحال بود ولی همین امر کار دستش داد و منجر به دهها قتل شد.

اگر این دو پیش‌فرض برداشته شود، به‌نظر من در پرونده قتلها پیشرفت حاصل خواهد شد. اول اینکه قتلها را به‌چهار قتل محدود نباید کرد بلکه باید قتل‌های گذشته و قبل از دوم خرداد هم پیگیری شود. مسأله دیگر این است که از سعید امامی بالاتر رویم و هرکس که در این جریان نقش داشته باید پاسخگو باشد. در حال حاضر به‌طور مشخص انگشت اتهام به‌سوی فلاحیان معطوف است، وی باید به پرسشهای جامعه جواب دهد، هرچند تاکنون از زیر بار این مسؤلیت شانه خالی کرده است. ولی زمان پاسخگویی فرارسیده است و از هم‌مدرسه‌ایهای سابق هم کاری بر نمی‌آید.

• فلاحیان گفته است اگر قرار باشد وزیر پاسخ دهد باید به‌همراه رئیس خود حاضر شود این تهدید فلاحیان به‌چه معناست؟

□ من اینجا دوباره به‌یاد ماجرای سید مهدی هاشمی و نحوه برخورد امام می‌افتم. در آن واقعه امام نامه‌ای به‌آیت‌الله منتظری نوشتند و در آن نامه گفتند شأن و حیثیت شما در جمهوری اسلامی باید رعایت شود و به‌این مسأله هم باید رسیدگی شود که هیچ شک و شبهه‌ای وجود نداشته باشد و در نامه‌ای که به‌وزیر اطلاعات وقت آقای ری‌شهری نوشتند گفتند شما به‌این مسأله رسیدگی کنید تا دامن بزرگانگی،

که منظور آیت‌الله منتظری بود، پاک شود. اینجا هم دقیقاً باید همان برخورد را کرد. اگر فلاحیان مدعی است پاسخگویی او منوط به پاسخگویی همزمان هاشمی رفسنجانی است، باید بدو گفت ما به اتهام تو رسیدگی می‌کنیم تا دامن بزرگانی چون هاشمی پاک شود. اگر هم واقعاً هاشمی رفسنجانی در ماجرای قتلها نقش داشته است، او هم باید پاسخگو باشد. برای مردم و نخبگان گرایش فکری اعضای تاریکخانه اشباح و لباس و سیمت آنان نمی‌تواند مانع مجازات آنان گردد. از نظر جبهه دوم خرداد حتی اگر قتلها با حکم آقای خاتمی صورت گرفته باشد، باید پاسخگو باشد. درست است که خاتمی روحانی و پرچمدار جنبش جامعه مدنی ایران است؛ ولی برای جنبش جامعه مدنی ایران فرقی ندارد که قتلها به حکم چه کسی صورت گرفته است. اصل ماجرا روشن شدن حقیقت و شناسایی عالیجنابان خاکستری و شاه کلید است.

اگر عزم و تصمیم کسانی بر آن قرار گرفته باشد که سر و ته قضیه را هم بیاورند و عاملان اصلی پرونده را مصون بدارند؛ باید بدانند که مشکل افکار عمومی نه تنها حل نخواهد شد بلکه بر پرسشهای موجود افزوده خواهد شد و این مسأله در نهایت پیامدهای ناگواری به دنبال خواهد داشت.

البته همان‌طور که ادعای عدم اطلاع فلاحیان از اقدامات سعید امامی برای مردم غیر قابل قبول است، ادعای عدم اطلاع هاشمی رفسنجانی از اقدامات فلاحیان نیز غیر قابل قبول است. هاشمی رفسنجانی مدعی است که تاریخ دستور برکناری سعید امامی از معاونت امنیتی را در دفتر خاطرات خود ثبت کرده است. اما پرسش این است که اگر مدعای هاشمی صحت دارد؛ فلاحیان چرا از دستور وی سرپیچی کرد و آنرا نادیده گرفت؟ هاشمی نمی‌تواند اقدامات فلاحیان را به‌طور کلی از سر خود باز کند و بگوید هیچ اختیاری در وزارت اطلاعات نداشته است.

• محفل اطلاعاتی اعمالی را مرتکب شده که امنیت ملی را به‌طور جدی با خطر مواجه کرده است چرا تاکنون شورای امنیت ملی از فلاحیان توضیح نخواست است؟

□ شورای عالی امنیت ملی مسؤول رسیدگی به پرونده قتلهای زنجیره‌ای نیست پرونده هم‌اکنون در دست دادسرای نظامی است و آنان باید پاسخگو باشند که در رابطه با فلاحیان تاکنون چه کرده‌اند.

• آیا همچنان می‌توان با تنوری خودسری این جنایات را توجیه کرد؟
 □ نخیر. آقای نیازی یک بار گفتند اینان به نام مبارزه با تهاجم فرهنگی روشنفکران را به قتل می‌رساندند. سعید امامی، محفل اطلاعاتی و قتل‌های زنجیره‌ای؛ فرزند مشروع نظریه تهاجم فرهنگی‌اند. مرداب متعفن نظریه تهاجم فرهنگی محصولی جز قتل و جنایت به بار نیارود.

• گروه موسوم به فداییان اسلام ناب محمدی در یکی از اطلاعیه‌های خود عنوان کرده بودند که «یک واحد قضایی با سه نفر قاضی عادل بعد از محاکمه غیابی، مصدومین را مفسد فی الارض تشخیص داده و محکوم به اعدام کردند» دیدگاه شما در این خصوص چیست؟

□ بر اساس آخرین اطلاعیه دادسرای نظامی گروه فداییان اسلام ناب محمدی بخش دیگری از محفل سعید امامی است. لذا محفل نشینان درگیر در قتل‌ها مدعی‌اند که با مجوز سه قاضی عادل دگراندیشان را به قتل می‌رساندند. روح‌الله حسینیان نیز در آخرین سخنرانی خود مدعی شده است که آنان با مجوز یکی از اعضای مجمع روحانیون مبارز اقدام به قتل می‌کردند. پس وجود عالیجناب خاکستری قطعی است.
 • این «عالیجناب خاکستری» کیست؟

□ بر اساس حدسیات من و اطلاعیه پس‌مانده‌های محفل نشینان، حداقل چند عالیجناب خاکستری وجود دارد. اما من برای شناسایی شاه‌کلید و یکی از عالیجنابان خاکستری راه حل ساده‌ای پیشنهاد می‌کنم: پرونده قتل سیامک سنجری و فاطمه قائم‌مقامی را دنبال کنید تا به شاه‌کلید برسید. پرونده قتل پیروز دوانی را دنبال کنید تا عالیجناب خاکستری را مشاهده کنید.

قتل فاطمه قائم‌مقامی و سیامک سنجری ارتباطی به پرونده قتل دگراندیشان ندارد. آنان مشکل شخصی شاه‌کلید بودند و شاه‌کلید مجبور شد آنها را از میان بردارد.

• حسینیان سعی دارد حتی پس از مرگ سعید امامی نیز از او حمایت کند و اقدام به قتل را از روی اعتقادات مذهبی و احساسات دینی معرفی کند، چرا؟
 □ دو تلقی درباره محفل اطلاعاتی وجود دارد. تلقی حسینیان آن است که آنان افرادی متدین، آگاه و دارای انگیزه‌های مذهبی‌اند که مرتدان و ناصبیه را به قتل رسانده‌اند. اما تلقی‌ای که دادسرای نظامی القامی‌کند آن است که گویی آنان گروهی

فاسد، منحرف و نفوذی بوده‌اند که مرتکب جنایت شده‌اند. به‌عنوان یک شهروند، تلفی روح‌الله حسینیان برای من قابل قبولتر است. البته هر جا شما با قدرت نامحدود، غیر قابل کنترل و نظارت‌ناپذیر مواجه باشید، فسادگریزناپذیر است. تنها با ساخت سیاسی دموکراتیک می‌توان مانع آن شد که فساد تا این حد گسترش نیابد. در عین حال باید به‌این نکته توجه داشت که مذهب مجوز آدم‌کشی و نابودی اندیشمندان را صادر نمی‌کند. نباید تصور کرد که متدینان از آن نظر که متدین‌اند اقدام به جنایت می‌کنند. اما این نکته نیز غیر قابل قبول است که گروهی فاسد از نظر اخلاقی، مالی و جنسی به‌درون وزارت اطلاعات نفوذ کرده و به‌مدت ده سال مناصب بالا را در اختیار داشته و اقدام به جنایت کرده، اما هیچ‌کس بویی از آن نبرد. از منظر دیگری باید به‌محفل اطلاعاتی نگریست. تلفی آنان نیز همان تلفی حسینیان بود: مقتولان «ناصبی»، «مرتد»، «ضد انقلاب»‌اند و لذا کشتن آنان واجب است.

آنان که با منحرف و فاسد خواندن محفل اطلاعاتی در صدد رهایی عالیجنابان خاکستری و شاه‌کلیدند باید به‌این پرسش پاسخ‌گویند که آیا تفکری که اجازه می‌دهد مخالفان را به‌قتل برسانیم را هم محکوم می‌کنند یا نه؟ مشکل محفل اطلاعاتی با دستگیری باند سعید امامی ممکن است مرتفع شود اما مشکل قتل و جنایت تازمانی که عالیجنابان خاکستری به‌توجیه ایدئولوژیک خشونت می‌پردازند ادامه خواهد یافت.

• پس این تلفی با آن ادعا که اینها از سه مجتهد عادل دستور می‌گرفتند هماهنگی دارد.

□ از کژاندیشی تا کژروی راه درازی در پیش نیست. شما اگر به‌برنامه‌هویت، روزنامه‌بخش رسانه‌ای تاریکخانه‌اشباح و بولتنهای وزارت اطلاعات بنگرید، به‌خوبی به‌آبشخور فکری جنایتکاران دست می‌یابید.

در طول دهه‌گذشته بر اساس نظریه‌تهاجم فرهنگی جنگ آگاهانه‌ای علیه روشنفکران این دیار به‌راه افتاد. روشنفکران به‌عنوان عامل تهاجم فرهنگی، تجدید نظرطلب، نفوذی، استحاله‌گر، غرب‌زده، توطئه‌گر و عامل دشمن معرفی می‌شدند تا امکان صید آنها توسط محفل اطلاعاتی فراهم گردد. تصویری که برنامه‌هویت از روشنفکران القا می‌کرد تصویر گروهی «برانداز» و «فداست‌شکن از دین» بود. حال با این گروه، یعنی روشنفکران، چه برخوردی باید صورت می‌گرفت. آقای مصباح

یزدی راه حل را در اختیار گذارد: «اهانت به مقدسات اسلامی حکمش اعدام است و در جایی که تشکیل دادگاه برای چنین فردی میسر نباشد، هر فرد مسلمانی موظف است شخصاً اقدام کند... مردمی که اگر با دلایل قطعی به ایشان ثابت شد که توطئه‌ای علیه نظام جمهوری اسلامی در کار است، می‌خواهند این نظام را براندازند، دیگران به هر دلیل توجه ندارند یا به صلاح خود نمی‌دانند، اگر مردم قطع پیدا کردند خودشان باید اقدام کنند، این هم از مواردی است که توسل به خشونت جایز است... اگر شخصی به مقدسات توهین کرد اسلام حق داده خونش را بریزند، دادگاه هم نمی‌خواهد».

وقتی نظریهٔ تهاجم فرهنگی با چنین احکامی گره خورد، راه کشتن دگراندیشان و روشنفکران هموار شد. عالیجنابان خاکستری تاریکخانهٔ اشباح بر مبنای چنین مقدماتی حکم قتل صادر می‌کردند. نهان‌روشان از شفافیت و علنیت می‌گریزند. روشنفکری به هر حال، با روشنی و نقد همراه است. روشنفکر تن به اسارت نمی‌سپارد و از تقلید تاریک‌اندیشان می‌گریزد. وقتی آنان حاضر نمی‌شوند طوق بندگی را گردن نهند، تاریکخانه آنان را راهی دیار ابدیت می‌کند.

• یعنی با زندانی کردن روشنفکران مشکل حل نمی‌شود؟

□ هیچ دادگاهی به دلیل نوشتن قصه، رمان و فلسفه و ترجمه، روشنفکران را به یک ساعت زندان هم محکوم نمی‌کرد. آنان چاره‌ای جز به قتل رساندن اندیشمندان در پیش نداشتند. شما به گفتمان رایج و مسلط آن دوران بنگرید: گفتمانی که حول مفهوم «دشمن» باز تولید می‌شود. گفتمانی که گوهر آن مفهوم دشمن است، به «دشمن تراشی» و «دشمن‌یابی» منتهی می‌شود. سوء ظن و عدم اعتماد، دائماً بخشی از مردم را دشمن می‌یابد. ماندگاری و دوام این گفتمان در گرو نابودی دشمنانی است که خود خلق می‌کند. اما دشمنان بلا دلیل و بدون مدرک را نمی‌توان در دادگاه محاکمه و محکوم کرد. باید برای آنان مدرک تراشید. به ماجرای سعیدی سیرجانی، نمایشنامهٔ مضحک ربودن فرج سرکوهی و قتل ناجوانمردانهٔ کشیسه‌های مسیحی بنگرید، آنان با جعل، دروغ، خدعه، خودزنی... مخالفان فرضی را به قتل رساندند.

هر جا گفتمانی مشاهده کردید که هستهٔ سخت آن مفهوم «دشمن» بود، منتظر قتل و جنایت باشید. با نقد و طرد چنین گفتمانی باید راه قتل و جنایت اهل فکر و اندیشه

را مسدود کرد. گفتمان دشمن، به دلیل عدم توانایی مبارزه با دشمنان خارجی و محو نابودی آنان، دائماً شهروندان کشورش را به خودی (دوست) و غیر خودی (دشمن) تقسیم می‌کند. با نابودی هر دشمن، دشمن جدیدی «خلق» و «تولید» می‌شود که باید نابود گردد. گفتمان دشمن محصول علل گوناگونی است. اگر از علل جامعه‌شناختی آن صرف نظر کنیم، از منظر روان‌شناختی، این گفتمان محصول سوء ظن مفرط، احساس ترس و ناامنی‌ای که به دگرآزاری منتهی شود و تمنای بندگی و بردگی کردن همگان در پیشگاه قدرت مطلقه زمینی است.

• در مقالات خود به کرات به بخش رسانه‌ای تاریخخانه اشباح اشاره کردید و از ارتباط شریعتمداری با سعید امامی نوشته‌اید چگونه ادعای خود را ثابت می‌کنید؟

□ من دلایل خود را قبلاً گفته‌ام، برنامه هویت یکی از این دلایل بود. آقای پورنجاتی که قبلاً معاون وزارت اطلاعات و قائم مقام سازمان صدا و سیما بود، رسماً در مصاحبه خود گفتند که برنامه هویت کار سعید امامی بود و وی (پورنجاتی) مخالف این برنامه بوده است. شریعتمداری سه بار در برنامه هویت شرکت کرد و به این عمل افتخار می‌کند. شرکت او در برنامه هویت که محصول سعید امامی است، از رابطه‌ای تنگاتنگ حکایت دارد. چرا سعید امامی شخص دیگری را در این برنامه شرکت نداد و او را برای این کار انتخاب کرد؟ افرادی چون عزت‌الله سبحانی، میرزا صالح و سعیدی سیرجانی توسط سعید امامی بازداشت و در خانه‌های امن و بازداشتگاه اطلاعات از آنها به زور فیلم گرفته شد.

فیلمهای پرشده در وزارت اطلاعات به همراه فیلمهای خارج از کشور، در برنامه هویت پخش شد. سعید امامی چند نفر را آورد که در آن برنامه روشنفکرها را بکوبند، یکی از آنها حسین شریعتمداری بود که در این برنامه سه بار ظاهر شد و روشنفکرها را کوبید و امروز هم به آن افتخار می‌کند. چرا سعید امامی برای کوبیدن روشنفکران از حسین شریعتمداری استفاده می‌کند؟ آیا این امر حکایت از این نمی‌کند که هدف مشترکی در این برنامه وجود داشته است. هدف مشترکی که از سوی سعید امامی و حسین شریعتمداری دنبال می‌شد و یکی طراحی می‌کرد و دیگری نقش بازی می‌کرد؟ نکته دوم این است که کیهان در دهه گذشته و امروز دقیقاً سیاستهایی را پیگیری و دنبال می‌کند که همان خط سعید امامی است و این امر در

روش و منش کیهان کاملاً هویدا است. نکته سوم این است که بعضی مواقع شنوذهای معاونت امنیتی وزارت اطلاعات از روزنامه کیهان سر درمی آورد. مثلاً یک بار بر سر شنودی در هیأت دولت دعوا می شود که وزارت اطلاعات مکالمه تلفنی یکی از وزرای فعلی را که آن زمان معاون رئیس جمهوری بود، با یک روشنفکر، شنود کرده بود این مسأله در کابینه طرح می شود و بر سر آن دعوا می شود. همان شنود چند روز بعد در روزنامه کیهان منتشر شد. برخی مدارک و شنوذهای معاونت امنیتی وزارت اطلاعات طی این دوران مستقیماً و از طریق سعید امامی به آن روزنامه داده می شد. من در خصوص ارتباط سعید امامی با کیهان طی دو مقاله مبسوط در صبح امروز، که اینک در کتاب تاریخخانه اشباح مندرج است، ادله خود را ارائه کرده ام. البته شواهد و مدارک دیگری موجود است که زوایای دیگر این ماجرا را برملا می کند که به زودی آنها را به اطلاع شهروندان خواهم رساند.

• شما علت قتلها را در مسأله تنوری تهاجم فرهنگی می دانید، کشیشها چگونه می توانستند در پروژه تهاجم فرهنگی جا بگیرند؟

□ آقای میکائیلیان یکی از متکلمان مسیحی بود. دو کتاب قابل توجه نیز در این زمینه ترجمه کرده اند. در کلام جدید مسیحی پژوهش می کرد و نظریات قابل توجهی داشت. اگر شما به دادگاه آن سه دختری (مریم شهبازپور، بتول وافری، فرحناز انامی) که به نام منافقین گرفتند و محاکمه کردند نگاه کنید، رئیس دادگاه آقای رهبرپور بود که ایشان هم از دانش آموختگان مدرسه حقانی هستند. در همان دادگاه یکی از نکاتی که روی آن تأکید می شد این بود که یکی از دخترها می گفت من به میکائیلیان گفتم ما می خواهیم مسیحی شویم. حال فرض کنید این مدعا درست باشد، در منطق این آقایان، این تغییر دین به معنای ارتداد است. چون اگر مسلمان مسیحی شود مرتد می شود و قتلش واجب است. منتها رسماً نمی شود چنین چیزی را اعلام کرد. یعنی الآن شما فرض کنید آقای «زید» که مسلمان است بگوید من دیگر مسلمان نیستم بلکه مسیحی یا یهودی شده ام، بر مبنای فقه ما این فرد مرتد می شود و حکمش اعدام است. منتها حقوق بشر و سازمانهای بین المللی چنین رویکردی را بر نمی تابند و جلوی آن می ایستند. لذا اگر فردی مسیحی با آرای خود مسلمانان را مسیحی می کند و نظام سیاسی ما را هم قبول ندارد، با او چه باید کرد؟ آیا به قتل رساندن کشیشها به وسیله توابع سابق و به گردن منافقین انداختن راه حلی نبود که ما را هم از شر

روحانیون مسیحی خلاص می‌کرد و در ضمن سازمان مجاهدین بی‌حیثیت را بی‌آبروتر می‌کرد؟ البته نوعی هماهنگی بین ترورهای گروهک رجوی و محفل سعید امامی دیده می‌شود که با رجوع به سخنرانی سعید امامی در دانشگاه همدان و برخی شواهد دیگر می‌توان آن را مدلل کرد. سعید امامی از طریق عوامل نفوذی خود در سازمان مجاهدین خلق، و با اطلاعاتی که در اختیار آنان می‌گذارد، آنها را به‌اعمالی وامی‌داشت. و یا اینکه خود مستقیماً اقداماتی می‌کرد و آنها را به‌گردن سازمان می‌انداخت. هماهنگی محفل اطلاعاتی و گروهک رجوی، روزی باید شکافته شود. بر مبنای نظریه تهاجم فرهنگی، روشنفکران عاملان اصلی تهاجم فرهنگی غرب‌اند. آنان با نفوذ و از طریق فعالیت‌های فرهنگی فرایند استحاله را تشدید کرده و خودیها را تجدید نظرطلب و مردم را نسبت به مقدسات بی‌تفاوت می‌کنند. از نظر تاریکخانه اشباح، کشیهای مسیحی در چنین مسیری گام برمی‌داشتند. از دید آنها روشنفکر، روشنفکر است سنی و مسیحی و کمونیست و شیعه ندارد. از نظر آنها روشنفکرها عامل تهاجم فرهنگی غرب‌اند لذا قتل آنها واجب بود. از نظر آنها مهم نبود که روشنفکرهایی را که می‌کشند شیعه هستند یا سنی و یا مسیحی.

• انگیزه قتل فاطمه قائم‌مقامی چه بود؟

□ راجع به اشخاص قضاوت کردن مشکل است. به‌دلیل اینکه شما راجع به قتل روشنفکرها خیلی راحت می‌توانید حرف بزنید چون زمانی که گفته می‌شود یک دگراندیش را به‌خاطر آرا و افکارش کشتند، این در سطح بین‌المللی و ملی افتخار محسوب می‌شود و خانواده‌اش می‌توانند به‌او افتخار کنند. ولی در مورد دیگران، شما محذور اخلاقی دارید. به‌هرحال، در اینجا دو نکته وجود دارد: مسأله اول روشن شدن حقیقت است که از یک طرف به مصالح ملی ما کمک می‌کند و از طرف دیگر به‌عدم تکرار چنین وقایعی در سطح کشور منتهی می‌شود. اما مسأله اخلاقی و معذور شخصی این است که گفتن برخی نکات ممکن است که به‌کشف حقیقت کمک کند و به‌لحاظ مصالح ملی مفید باشد، ولی شما اخلاقاً محذور دارید و لذا نمی‌توانید تمام حقیقت را برملا کنید. در واقع شما بین مصنحت ملی و اخلاق فردی گیر می‌کنید. اگر در غرب زندگی می‌کردیم خیلی راحت حرف می‌زدیم ولی اینجا در جامعه ما به‌دلیل اخلاق خاص و اعتقادات دینی، صحبت کردن در برخی از موارد برای ما هنوز مشکل است. فیلسوفان اخلاق، عرصه خصوصی را از عرصه عمومی

تفکیک می‌کنند و بدرستی بر این نکته تأکید گذارده‌اند که اخلاق قدرت و سیاست، اخلاق دیگری است.

ماندویل در افسانه زنیوران می‌گوید: «فضایل فردی رذایل جمعی‌اند و رذایل فردی فضایل جمعی‌اند». بر این اساس ممکن است امری که از نظر فردی رذیلت باشد، از نظر جمعی فضیلت باشد. از طرف دیگر سوء استفاده از قدرت برای بسط دیکتاتوری یا ثروت‌اندوزی یا سوء استفاده جنسی از شهروندان فاقد قدرت، سه نوع فساد است که باید به شدت با آن برخورد شود و زوایای آن به اطلاع مردم برسد. عرصه سیاسی حریم خصوصی هیچ‌کس نیست و اگر فرد یا گروهی به هر شکلی از قدرت سوء استفاده کرد، آن مسأله باید به اطلاع مردم رسانده شود و نباید با مغالطه گمان کرد که وارد عرصه خصوصی افراد شده‌ایم. فرضاً وقتی در برخی از کشورهای امریکای لاتین در زندانها به زور به زنان تجاوز می‌شود، این فاجعه، مسأله خصوصی تلقی نمی‌گردد و مدافعان حقوق بشر آن را به اطلاع مردم می‌رسانند.

تاریکخانه اشباح پروژه‌های مختلفی داشته است. یکی از پروژه‌های آنان قتل دگراندیشان و دگرباشان بود. پروژه دیگر آنها خط ترانزیت مواد مخدر بود. صادرات مواد مخدر درآمد کلانی دارد. برخی از طننازان درگیر در پروژه صادرات مواد مخدر، به دلیل در خطر انداختن منافع، به قتل رسیدند. پروژه سوم پروژه به قتل رساندن لاتنها و اوباش بود. تاریکخانه اشباح تنها یک سبک از زندگی را به رسمیت می‌شناسد. لذا در یک زمان آنها افرادی که سبک دیگری از زندگی را انتخاب کرده بودند را به قتل رساندند. اما در عین حال برخی از لاتنها و اوباش را برای سرکوب روشنفکران و دانشگاهها به کار گرفتند.

• آیا می‌توان گفت این خانم میهماندار هواپیما به دلیل اطلاعات بسیار بالایی که نباید آنها را می‌داشت و طی مدتی که با آن محفل ارتباط داشتند کسب کرده، به قتل رسیده است؟

□ در پروژه ترانزیت افراد درگیر از وقایعی مطلع بودند که می‌توانست برای شاه کلید خطرناک باشد و به این دلیل به قتل رسیدند اما من روی شخص خاصی نمی‌توانم انگشت بگذارم. به خاطر اینکه اخلاقاً ما نمی‌توانیم مسائلی را عنوان کنیم که برای خانواده فرد خاصی مشکل ایجاد کند و در این مورد حرف زدن برای من خیلی مشکل است.

• بر پایه کدام مدارک اظهار داشتید که شاه کلید در بررسی پرونده قتل سیامک سنجری مشخص خواهد شد؟

□ اگر کسی به دنبال شاه کلید است، باید پرونده قتل سیامک سنجری را که در اواخر سال ۱۳۷۵ با ۱۵ ضربه چاقو به قتل رسیده و جنازه اش را زیر پل کاوه انداختند، به دست بیاورد و آن را دنبال کند، از این راه حتماً می توان به شاه کلید رسید.

• در مقاله عالیجناب خاکستری در قسمتی بسیار کوتاه به قتل پیروز دوانی در اواخر شهریور ۱۳۷۷ اشاره داشتید آیا مدرکی دال بر این ادعا دارید؟

□ پیروز دوانی سوم شهریور ۱۳۷۷ مفقود و اواخر شهریور قطعاً به قتل رسیده است. برای من یک پرسش اخلاقی از مسؤولان نظام جمهوری اسلامی مطرح است. یک روز شوهرخواهر پیروز دوانی در روزنامه خرداد با من ملاقات کرد. ایشان می گفت مشکلی که من دارم این است که خواهر پیروز دوانی که همسر ایشان است در این مدت به خاطر اینکه نشانی از او نداریم مجبور است جنازه های بسیاری را ببیند و می گفت خانم من واقعاً به لحاظ روحی خرد شده است. هر کس خود را به جای این فرد بگذارد همان صدمات روحی را خواهد دید. فردی که یک سال جنازه های زیادی را ببیند تا بفهمد که جنازه برادرش هست یا نه به چه حالی خواهد افتاد؟ من واقعاً این پرسش اخلاقی را مطرح می کنم، آنهایی که مطمئنند پیروز دوانی به قتل رسیده و از جای دفنش هم اطلاع دارند چرا به خانواده اش حقیقت را نمی گویند؟

کدام مصلحتی توجیه گر پنهان کاری است که به سکت و مرگ مادر پیروز دوانی منتهی می شود. من واقعاً برایم غیر قابل تصور است که در نظام جمهوری اسلامی چنین وقایعی رخ دهد و ما به سادگی از آن بگذریم. به هر حال، حداقلش این است که مسؤولان نظام و آنهایی که مطلع هستند و مسؤول پرونده اند، باید به این خانواده بگویند که فرزندشان به قتل رسیده و محل دفنش کجاست.

• سازمان قضایی نیروهای مسلح در اطلاعیه اخیر خود بحث بمب گذاری در مشهد را به باند سعید امامی منتسب کرده است آیا می توان گفت حوادثی که قبلاً نیز در مشهد رخ داده است از جمله تخریب مسجد اهل سنت، انفجار حرم رضوی و ترور نافرجام آقای عبایی خراسانی کار همین باند بوده باشد؟

□ اینکه سازمان قضایی گفته پس مانده های آن گروه این کارها را انجام داده اند،

واجد نکته جالبی است که این محفل هنوز از بین نرفته و هنوز همه آنها دستگیر نشده‌اند. بر اساس تئوری و مدلی که من بدان باور دارم تاریکخانه اشباحی وجود دارد که در آن سالیجنابان خاکستری اطراق کرده و همچنان به توطئه مشغول‌اند. انفجار مشهد یکی از اقدامات آنان است. آنها مسجد اهل سنت را در مشهد خراب کردند که به دنبال آن حادثه وحشتناک انفجار حرم امام رضا پیش آمد که آن را به گردن منافقین انداختند. تاریکخانه اشباح اقدامات زیادی را در داخل و خارج کشور طی دهه گذشته انجام داده که امنیت ملی و منافع ملی را به خطر انداخته و مشروعیت نظام را تضعیف کرده است. بازسازی مشروعیت نظام منوط به آن است که پرونده قتلها تا نهایت پیش رود و حقیقت بر همگان روشن شود. البته در خصوص انفجار اخیر مشهد، اگر کار محفل اطلاعاتی باشد و متهمان به آن اعتراف کرده باشند، حتماً می‌تواند نوع مواد منفجره‌ای که در آنجا کار گذاشته‌اند را مشخص کنند. اگر نتوانند، کار آنها نیست. متهمی که بیش از یک سال در انفرادی به سر برد، پس از بریدن، به هر جرم نکرده‌ای اعتراف می‌کند. با توجه به اینکه متهمان فعلی سالها در وزارت اطلاعات فعالیت داشته‌اند، باید به این نکته توجه داشت که آنان براحتی می‌توانند بازجوها را فریب دهند.

• یکی از جنایاتی که محفل اطلاعاتی و به‌ویژه سعید امامی در ارتکاب آن نقش داشت ماجرای نافرجام به‌دره انداختن اتوبوس دگراندیشان و روشنفکران است که قبل از آن غفار حسینی به‌نویسندگان هشدار داده بود و خود پس از مدتی به‌قتل رسید. غفار حسینی چه اطلاعاتی داشت که خاموش شد؟

□ در دهه گذشته معاونت امنیتی وزارت اطلاعات روشنفکران را به‌شدت تحت فشار گذاشته بود و حتی زمانی که سعیدی سیرجانی را کشتند، اینها را احضار کرده و به آنها گفتند حق صحبت و صدور اطلاعیه ندارید. در جریان اتوبوس ارمنستان هم به آنها گفتند ما در جریان سعیدی سیرجانی به شما پیام دادیم اما شما معنای آن را نگرفتید. سعید امامی به یکی از روشنفکران گفته بود روزنامه کیهان را بخوانید آن روزنامه، مواضع نظام را بیان می‌کند اگر آن را بخوانید خودتان می‌فهمید چکار کنید. روشنفکران به دلیل احضار پیاپی و تهدید به سکوت و علاماتی که به آنها داده می‌شد، حدس می‌زدند که چه وقایعی در شرف وقوع است. تاریکخانه اشباح با ایجاد رعب و وحشت به اهداف خود دست می‌یافت. افراد زیادی با فاصله زمانی، با ضربات

کارد، بین ۱۵ ضربه تا ۳۰ ضربه به قلب، به قتل رسیدند. سلاخ‌خانه عالیجناب خاکستری نه تنها مخالفان را به قتل می‌رساند بلکه با سلاخی آنها به دیگران پیام می‌داد که یا خفه شوید و یا اینکه آماده سلاخی در قصابی باشید. طبیعی است که بسیاری از روشنفکران راه اول را برگزیدند.

• در ماههای اخیر شاهد دستگیری تعدادی دیگر از متهمان پرونده قتل‌های زنجیره‌ای از جمله همسر سعید امامی بودیم علت بازداشت او را در چه می‌دانید؟

□ دادسرای نظامی رسماً چیزی اعلام نکرده ولی حداقل این است که گفته می‌شود در اوایل دهه ۱۳۷۰ که سعید امامی به اسرائیل رفته، همسرش نیز همراهش بوده است. شایعاتی هم وجود دارد مبنی بر آنکه همسرش در ماجرای قتلها و مسائل دیگر شرکت داشته است. البته تا زمانی که دادسرای نظامی رسماً اظهار نظر نکند در این مورد نمی‌توان صحبت کرد.

• پس اینکه علت بازداشت همسر سعید امامی اعتراض به اعلام خودکشی همسرش و اعتقاد به قتل او بود، صحت ندارد؟

□ نه، دلیل بازداشت او قطعاً این نیست. دلیل بازداشتش این است که می‌گویند خود او مجرم است و از بسیاری از وقایع مطلع بوده است. دلایل بازداشتش رفته رفته توسط دادسرای نظامی برملا خواهد شد. ولی از نظر من قابل قبول نیست که از او تحت شرایط ویژه سلول انفرادی اعترافاتی گرفته شود که عقلاً غیر قابل قبول است. هیچ‌یک از اعترافات در سلول انفرادی و تحت فشار، قابل قبول نیست و باید این روشها کنار گذاشته شود. چه گناهی بالاتر از اینکه یک فرد را تحت شرایط ویژه مجبور به اعتراف به روابط نامشروع با دیگران کنند. این روشها خلاف شرع و خلاف انسانیت است. برای کشف انحراف، نباید راه انحرافی جدیدی گشوده گردد.

• اهمیت و کارآمدی مطبوعات در به نتیجه رساندن این پرونده ملی سابقه افتخارآفرینی در کارنامه مطبوعات خواهد بود. آیا شما هم معتقدید که روزنامه سلام قربانی پرونده قتل‌های زنجیره‌ای شد؟

□ روزنامه سلام قطعاً قربانی پرونده قتل‌های زنجیره‌ای شد. اولین روزنامه‌ای که اعلام کرد قتلها کار برخی از پرسنل وزارت اطلاعات است سلام بود و به دلیل انتشار نامه سعید امامی تعطیل شد تا دیگران درس عبرت بگیرند. روزنامه خرداد و مدیر

مسئولش هم که در دادگاه غیر قانونی ویژه روحانیت محاکمه شد، یکی از مهمترین اتهاماتش افشای پرونده قتل‌های زنجیره‌ای است.

• هر زمان مسئولان امر خواستند اطلاعات تازه‌ای در مورد پرونده قتل‌ها ارائه بدهند بحران‌سازیهایی مصنوعی در کشور مانع از تحقق این وعده‌ها می‌شد آیا شما ارتباطی بین گروگانگیرها در استانهای کرمان و سیستان و بلوچستان و موضوع این پرونده می‌بینید؟

□ من اطلاعی ندارم که بنخواهم بگویم این دو به هم مرتبط است. اما یک چیز برای من روشن است، هر زمان که پرونده قتل‌ها می‌رود تا یک گام پیش بگذارد و اطلاعات جدیدی کشف شود یک بحرانی همزمان در جامعه به وجود می‌آید و این نشانگر آن است که تاریکخانه اشباح همچنان فعال است.

• آیا دستگیر نشدن گروگانگیران شبهه‌برانگیز نیست؟

□ به هر حال، این مسائل سؤالاتی را در ذهن جامعه ایجاد می‌کند ولی باز می‌گویم من به طور قطع نمی‌توانم بین این دو موضوع ارتباط مستقیم ایجاد کنم.

• با توجه به وعده سازمان قضایی، پیش‌بینی شما از حوادث روزهای آینده چیست؟ آیا وعده اطلاع‌رسانی در این زمینه با دفعات قبل متفاوت است؟

□ من پیشگویی نمی‌توانم بکنم پیشگویی کار پیامبران است و پیش‌بینی علمی بسیار محدود و مبتنی بر اطلاعات موثق است. من در این مورد نمی‌توانم پیش‌بینی خاصی بکنم اما سیر پرونده را به سمت و سوی مطلوبی نمی‌بینم و معتقدم مسئولین پرونده در راه درستی گام بر نمی‌دارند و با پیش‌فرضهایی که دارند نه تنها مشکلات را حل نمی‌کنند که بر ابهامات می‌افزایند. تمامی اطلاعاتی که تاکنون آنها در اختیار جامعه گذارده‌اند، «چگونگی» و نوع قتل‌ها را شرح می‌دهد. اما آنها هیچ‌گاه «چرایی» و علل و دلایل «روشنفکرکشی» را بیان نکرده‌اند.

• شبهه‌ای که در ذهن من به عنوان یک همکار وجود دارد این است که در طول این یک سال شما با نوشتن مقالاتتان به نوعی به جریان پرونده قتل‌ها کمک کرده‌اید اما همیشه این سؤال برایم مطرح بود که این اطلاعات و مطالب شما مطمئناً با یک سابقه ذهنی است در این زمینه چه توضیحی دارید؟ آیا شما عضو وزارت اطلاعات نبوده‌اید؟

□ من هیچ‌گاه عضو وزارت اطلاعات نبوده و هیچ‌گونه ارتباطی با آنها نداشته‌ام و

در حکم محکومیت من توسط دادگاه انقلاب به‌نامۀ محرمانه وزارت اطلاعات استناد شده است. من نمی‌دانم در آن نامه چه گفته شده است ولی به‌هر حال یکی از مستندات قاضی برای صدور حکم آن نامه بوده است. البته بیان این مطلب بدان جهت نیست که نقش وزارت اطلاعات و خدمات پرسنل آن را نادیده بگیریم. اما دروغی که توسط نفوفاشیستها مطرح می‌شود را نمی‌توانم نادیده بگیرم و به آن پاسخ ندهم. من به‌عنوان فردی که از قبل از انقلاب در مسائل سیاسی فعال بودم و طی سالهای گذشته در حد مقدور از حقوق مردم دفاع کرده‌ام، نمی‌توانم از مسائل سیاسی کشور بی‌اطلاع باشم. کار من به‌عنوان یک روزنامه‌نگار بررسی و تحلیل رویدادهای سیاسی کشور است. اگر تحلیل و تعلیل من در مواردی به‌حقیقت نزدیک شده باشد، خوشحال می‌شوم و امیدوارم که بتوانم از این راه دریچه‌ای بر روی خود بگشایم و با نقد دیگران نظرات خود را تصحیح کنم.

• **گفتمان خشونت چندسالی است که در این مرز و بوم به‌شدت از برخی منابع و مطبوعات تبلیغ می‌شود، این گفتمان حذف فیزیکی دگراندیشان را توجیه ایدئولوژیک می‌کند. دیدگاه شما در این زمینه چیست؟**

□ در این مملکت به‌نام مبارزه با تهاجم فرهنگی دگراندیشان و روشنفکران به‌قتل رسیدند. باید با تئوریهایی که چنین مجوزهایی می‌دهند مبارزه کرد. مبارزه با اشخاص ما را به‌جایی نمی‌رساند باید دید چه تئوریه‌ها و نظریه‌هایی راهگشای خشونت‌اند. هر نوع تئوری و نظریه‌ای که منجر به‌خشونت فیزیکی و عملی شود، محکوم است و باید نقد شود. متأسفانه در فرهنگ و ادبیات ما نظریه‌هایی وجود دارد که امکان چنین اعمالی را فراهم می‌کند. این نظریه‌ها و سنتها باید به‌نقد گرفته شود. دین ما دین محبت است و ما نباید اجازه دهیم به‌نام دین و وحی کسی آدم بکشد. حتی اگر مصالح سیاسی کسانی ایجاب کند، باید آن‌را با توجه به‌مصالح خود انجام دهند و هزینه‌ی قباحت اعمال خود را خودشان پردازند نه اینکه به‌نام دین عمل کنند. متأسفانه در این مملکت این کارها به‌نام دین انجام می‌شود و این باعث تأسف است که کسانی از این راه باعث دین‌گریزی نسل جوان می‌شوند. ابتدا باید ایدئولوژی خشونت را نقد کرد.

• **پس با نقد می‌توان به‌چالش ایدئولوژی خشونت رفت؟**

□ ایدئولوژی آگاهی کاذب است. ایدئولوژی دلیل ندارد بلکه علت دارد و رفع و

طرد آن منوط به رفع و طرد علل آن است. ولی روشنفکران ابزاری جز نقد در دست ندارند. آنان با نقد عقلانی با اسطوره‌ها، تابوها، اوهام و خشونت روبرو می‌شوند. باید اضافه کرد فضای نقد و آزادی برای طرح آن می‌تواند در مقام علت به تغییر رفتار فردی و اجتماعی منتهی شود و به اصطلاح پوپر «نقد از طریق جهان ۳ بر جهان ۱ و جهان ۲ تأثیر عمیق می‌نهد».

• در مجموع ارزیابی شما در یکمین سال قتل‌های زنجیره‌ای از تحولات پس از این رویداد ملی و آینده آن چیست؟

□ پرونده هنوز خیلی خوب پیش نرفته ولی در مجموع این پرونده پیروزیهای مهمی برای مردم داشته است. هیچ کشور جهان سومی وجود ندارد که وزارت اطلاعاتش با صدور اطلاعیه رسماً نقش پرسنل خود در قتل و جنایت را بپذیرد. این یک پیروزی بزرگ است و نشان می‌دهد جنبش جامعه مدنی ایران یک جنبش قوی بوده و عزم خاتمی راسخ است. به نظر من اگر نظام تا انتهای این پرونده پیش رود و همه عوامل این پرونده را شناسایی و افشا کند به پیروزی بزرگی دست یافته است.

• اقدام بعدی چه باید باشد؟ آیا مجازات تبهکاران پایان کار است؟

□ من شخصاً از مجازات دفاع نمی‌کنم. برای من کشف حقیقت به منظور عدم تکرار خشونت مهمتر از مجازات است. عده‌ای در صدد آنند که با اعدام افراد دست‌اندرکار جنایات، سر و ته قضیه را هم بیاورند. برای کشف حقیقت باید هر چه سریعتر کمیته ملی حقیقت‌یاب تشکیل گردد. اعضای این کمیته می‌بایست مرکب از نمایندگان خانواده مقتولان، حقوقدانان مستقل از حکومت، شخصیت‌های ملی مستقل از دولت، نمایندگان ارباب جراید و... باشند. وظیفه این کمیته آن است که با تشکیل دبیرخانه از خانواده تمامی کسانی که در سالهای گذشته به قتل رسیده و مدعی‌اند که با این پرونده مربوط است، دعوت کرده و برای تمامی آنان پرونده تشکیل دهد. از طرف دیگر باید مستقل از دولت بر روی پرونده تحقیق به عمل آورند. برای این کار باید با دستگیرشدگان در فضایی آزاد و به دور از حضور بازجوها و مراقبین تماس برقرار کنند تا حقیقت را کشف کنند. فردی که یک سال در سلول انفرادی تحت هدایت بازجوها قرار داشته، معلوم نیست اعتراف‌اش چقدر حقیقت دارد. اگر اعترافات متهمان واقعی است، باید اجازه داد تا آنها در فضایی بدون هراس با کمیته حقیقت‌یاب و جراید ارتباط داشته باشند. باز هم تکرار می‌کنم فردی که ماهها در

سلول انفرادی به سر می‌برد در نهایت پس از بریدن، پای هر متنی را که بازجو بخواهد امضا خواهد کرد. جنبش جامعه مدنی ایران و جبهه دوم خرداد باید به صراحت کلیه اعترافات دوران بازداشت و بریدنهای ناشی از فشار روحی-فیزیکی را نادیده گرفته و آنها را اخلاقاً محکوم کنند. تنها اتهاماتی معتبر است که در دادگاه علنی با حضور وکیل و مدارک کافی به اثبات برسد.

از طرف دیگر باید از خانواده مقتولان خواست تا با توجه به اصل «ببخش و فراموش کن» از قصاص بگذرند تا امکان کشف حقیقت مهیا شود. اگر افکار عمومی امکان نداشته باشد با متهمان مستقیماً ارتباط برقرار کنند، اعترافات راه به جایی نخواهد برد و معضل همچنان باقی خواهد ماند. عاجل‌ترین اقدام در رابطه با قتل‌های زنجیره‌ای تشکیل کمیته حقیقت‌یاب توسط خانواده مقتولین، مطبوعات، نهادهای مدنی و... است. از طرف دیگر متهمان حق دارند تا در دادگاه علنی واقعی با حضور وکیل و هیأت منصفه محاکمه شوند. جرم آنان سیاسی است.

• وظیفه آقای خاتمی در این میان چیست؟

□ علی‌الظاهر مسئولیت پرونده قتلها با آقای خاتمی است ولی در عمل آقای خاتمی اختیار و اطلاع چندانی از پرونده ندارد. اگر مسئولیت پرونده با آقای خاتمی نیست، این مسأله باید به‌طور صریح و شفاف با شهروندان در میان‌گذارده شود. ولی اگر آقای خاتمی مسؤول پرونده است، باید اختیار داشته باشد افرادی را برگزیند که پرونده را در جهت صحیح هدایت کنند. وقتی قاتل سیامک سنجری و فاطمه قائم‌مقامی و حکم‌دهنده آن مشخص است؛ چرا حکم‌دهنده بازداشت نمی‌شود؟ چگونه است که فردی ماهها پس از خودکشی سعید امامی به فکر می‌افتد تا پرونده اطلاعاتی و گزینشی او را نابود کند؟ آیا خاتمی به‌عنوان رئیس جمهوری مستندات پرونده سعید امامی را از نظر گذرانده است؟

درباره وزارت اطلاعات نیز به صراحت می‌گوییم تا زمانی که منصوبین علی‌فلاحیان پستهای کلیدی را در اختیار داشته باشند، تحول ساختاری وزارت اطلاعات غیر ممکن است. نمی‌شود که افرادی که در زمان فلاحیان پستهای کلیدی را در اختیار داشته‌اند، اینک نیز در پستهای کلیدی باشند و همان افکار را دنبال کنند و کسی منتظر تحول در وزارت اطلاعات باشد. اگر خاتمی قدرت و اختیار تغییر حداقل یکی دو تن از معاونین یا جانشین وزیر را نداشته باشد، پس در مقابل چه چیز باید پاسخگو باشد؟

خاتمی می‌بایست از ایده تشکیل کمیته ملی حقیقت‌یاب دفاع کند و بداند که تنها راه کشف حقیقت تشکیل نهاد مدنی حقیقت‌یاب است. وقتی داسرای نظامی رسماً اعلام می‌کند که فقط چهار قتل آذر ۱۳۷۷ را پیگیری می‌کند، چگونه می‌توان به کشف حقیقت امید داشت؟ وقتی عبدالله نوری که قرار بود توسط محفل اطلاعاتی به قتل رسد، توسط دوستان (روح‌الله حسینیان) و همکاران (مصطفی پورمحمدی) سعید امامی و دانش‌آموختگان مدرسه حقانی محکوم و از عرصه عمومی حذف می‌شود، آیا می‌توان به کشف حقیقت امیدوار بود؟ من نگران آنم که در آینده قضاوت پرونده قتلها به یکی از عالیجنابان خاکستری سپرده شود.

• به تازگی کتاب شما درباره قتل‌های زنجیره‌ای به نام تاریخخانه اشباح منتشر شد، چرا نام آن را تاریخخانه اشباح گذارده‌اید؟

□ تاریخخانه اشباح را من به دو معنای متفاوت، اما متقارن، به کار برده‌ام.

اول. تاریخخانه اشباح مرکزی است که عالیجنابان خاکستری و شاه‌کلید در آن نشسته و دستور قتل و جنایت صادر می‌کنند. اطاق آنها برای ما تاریک است و ما درون آنرا نمی‌بینیم و چهره اشباح را رؤیت نمی‌کنیم. آنان چون اشباح بر ما ظاهر می‌شوند و ما تصویری اشباح‌گونه از آنها داریم. با دستگیری شاه‌کلید می‌توان تاریخخانه را روشن کرد.

اما در معنای دوم کل عرصه سیاسی ساخت اقتدارگرا، تاریخخانه اشباح است. اطاق سیاست در جوامع ماقبل مدرن به شدت تاریک است و بازیگران و کنشگران از روشنایی و شفافیت می‌گریزند. تاریخخانه اشباح عرصه سیاسی‌ای است که مخالفان را تحمل نمی‌کند و آنان را به روشهای گوناگون از حوزه عمومی حذف می‌کند. تاریخخانه اشباح مکانی است که دگراندیشی و دگرباشی را تحمل نمی‌کند و آدمی به دلیل فکر و اعتقادش در آنجا مجازات می‌شود. تاریخخانه اشباح مزرعه‌ای است که قدرت مطلقه و غیر مسؤول در آن می‌روید. قدرتی که بدون کمترین هزینه و پذیرش بار مسؤولیت و پاسخگویی، فایده می‌برد. تاریخخانه اشباح فضایی است که کوتوله‌ها در آن به قدرت می‌رسند و اوباش و گانگسترها را بسیج می‌کنند تا با بسط ارباب و دهشت، فرهنگ و اجتماع را نظامی-امنیتی کنند.

من در یادداشتهای خود کوشش کرده‌ام تا برخی زوایای تاریک چنان فضایی را روشن کنم. با شفافیت و علنیت و صراحت می‌توان نوری به آن اتاق تاباند.